

تحلیلی علمی از وضع کنونی

قسمت دوم - بررسی استراتژی و تاکتیک جنبش

در شماره پیش در نخستین بخش این مقاله پس از شرح روش تحلیل و نظریه کلی خود درباره جامعه شناسی جنبش های اجتماعی عوامل عینی و ذهنی تحولات اخیر را بررسی کردیم و اینک می‌کشیم ویژگی‌ها و مشخصات آن و من جمله شکل سیاسی و ایدئولوژیکی خاصی که بخود گرفته است بررسی کنیم و بدیگر سخن موقیعت طبقات، قشرها، نهادها و بنیادهای اجتماعی را در جریان آن تشخیص دهیم تا بتوانیم بنده آن در حدود امکان به آینده نگری بپردازیم.

موقیعت ژئوپولیتیکی و سیاست استعماری

لیکن پیش از آنکه این بحث را آغاز کنیم لازم است یک نکته را که در پایان بخش اول باختصار به آن اشاره کرده بودیم قدری بیشتر توضیح دهیم چون این اواخر بطور نادرستی مورد بحث مطبوعات داخلی و خارجی بوده است. در پایان آن بخش نوشتیم که «یک عامل خارجی نیز در پیدایش این جنبش تاثیر داشته است و آن فشار افکار عمومی جهان آزاد بوده است. اصولاً این افکار عمومی جهان آزاد است که پشتیبان خواستهای مرفقی است نه اظهارات آقای کارتر درباره حفظ حقوق بشر. این نکته را نباید از یاد برد.» در این اواخر بعضی مطبوعات داخلی و خارجی زیاد سخن از موقیعت ژئوپولیتیکی کشور ما میان می‌آورند و آیه یاس می‌خوانند. در اینکه کشور ما دارای موقیعت حساس و موثری در ثبات سیاسی منطقه و تا حدودی در تعادل سیاسی جهان است حرفی نیست. و در اینکه دولتها و هیئت‌های حاکمه کشورهای بزرگ صنعتی و بویژه ایالات قدرتها در حفظ ثبات سیاسی کشور ما سخت ذینفع اند، باز هم جای شک و تردید نیست. اما سخن اصلی در این است که آیا میل و سیاست این دولتها و هیئت‌های حاکمه در تعیین سرنوشت کشور دیگری عامل قطعی و خلل ناپذیر است و هر ملتی محکوم است از منافع و سیاست این دولتها بی‌روی کند و هیچ مفری برای او نیست، یا اینکه عوامل دیگری غیر از وضع ژئوپولیتیکی کشورها هم می‌توانند در تعیین سرنوشت آنها نقش قطعی ایفا کند؟ شق اول در حقیقت چیزی نیست جز همان روحیه ضعف و زبونی که استعمار قرن‌هاست در ملت‌های مورد مطامع خویش و من جمله ملت ما تلقین و تزریق و از آن بود خویش بهره‌برداری کرده است. اما تاریخ در گذشته و بویژه در دهه‌های اخیر ثابت کرده است که واقعیت این نظریه خیلی کمتر از اثر روانی آن اصالت و تاثیر دارد. بدیگر سخن تلقین و تزریق این نظریه و روحیه ضعف و زبونی که ناشی از آنست بیشتر ملت‌های استعمار زده را از پای در آورده و شرایط ژئوپولیتیکی را بر آنها تحمیل کرده است تا خود این شرایط فی حد ذاته. و در کشورهایی که این روحیه پدید نیامده است شرایط مزبور نتوانسته است اثر قطعی داشته باشد و بتدریج تغییر کرده است. نمونه کامل چنین وضعی ملت چین است که در نیمه دوم قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم تقریباً تمام دولتهای بزرگ و تمام امپریالیستها برای درهم شکستن آن و تقسیم

آن میان خود متفق القول بودند و تمام کوشش خود را بکار بردند و با این حال کاری از پیش نبردند. حتی پس از جنگ جهانی دوم طبق اسناد و مدارک مسلم معلوم شده است که دولت شوروی با امریکا همداستان بوده است تا متفقاً جلوی پیشرفت مائوتسه تونگ و جنبش او را بگیرند و با این حال چنانکه دیدیم این جنبش پیروز شد و اکنون چین ابرقدرتی شده است که با آن هر دو کوس بر آوری می‌زند. چرا؟ برای آنکه ملت چین تحت تاثیر تلقین و تزریق روحیه ضعف و زبونی نرفت.

ممکن است بگویند چین ملت بزرگی است و حسابش از کشور های دیگر جداست. ویت نام کوچک تجربه شده که جمعا کمتر از ۴۰ میلیون جمعیت داشت یک نمونه بارز و آشکار دیگر برای اثبات این حقیقت است. باید در نظر گرفت که اگر در آخرین دهه مبارزه این ملت از پشتیبانی چین و شوروی بطور نسبی برخوردار بوده است در آغاز یکبار یعنی در دهه های ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ تقریباً یک و تنها در برابر امپریالیستهای فرانسه، ژاپن، امریکا و انگلیس ایستادگی کرد تا شرایط بتدریج برای پیروزی او مساعد شد. نمونه های دیگری نیز مانند ملت عدن و غیره هست که با وجود داشتن شرایط ژئوپولیتیکی نامساعد به پیروزی رسیده‌اند.

در شرایط کنونی در پایان دهه ۷۰ مسلماً تاثیر عامل ژئوپولیتیکی در سرنوشت ملت‌ها بعرا تب کمتر از اوائل قرن حاضر و حتی بیست سال پیش از این است. زیرا هر چه جلوتر می‌رویم افکار عمومی در کشور های صنعتی آزاد مانند امریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان و غیره بیدارتر میشود و از زیر نفوذ دولتها و هیئت های حاکمه خود بیشتر بیرون می‌آید و بعنوان عامل مستقل و روز بروز موثرتری در تعیین سیاست این دولتها و هیئت‌ها اثر می‌بخشد. چه چیز دولت امریکا را در ویت نام و ادان به قبول شکست خود کرد؟ آیا می‌توان فشار افکار عمومی ملت امریکا را ندیده گرفت؟ چه عاملی وا تر گیت را بوجود آورد و پیشانی نیکسون را با تمام دستگاه مجهز دولتی او بخاک مالید؟ آیا جز افکار عمومی مردم امریکا بود؟ اشتباه بزرگ طرفداران نظریه ژئوپولیتیکی این است که بسبب قضاوت‌های پیش از جنگ جهانی اول هنوز ملت‌های آزاد را با دولت های آنها اشتباه میکنند. برای آنها یک امریکا وجود دارد و آنها هم آقای کارتر و دولت اوست. اینها نمیدانند که آقای کارتر برخلاف افکار عمومی مردم امریکا هیچکاری نمیتواند بکند و فشار افکار عمومی میتواند چند سناتور دموکرات یا نماینده کنگره را برانگیزد تا پیشنهاد تحریم فروش اسلحه و غیره را مانند آنچه درباره ترکیه کردند بتصویب برسانند و دولت رادر برابر عمل انجام یافته قرار دهند. طرفداران نظریه ژئوپولیتیکی نمیتوانند بفهمند که دولت در امریکا و کشور های آزاد دیگر بر خلاف کشورهای نظیر مائوتسه مطلق و مالک الرقاب ملت نیست و ناگزیر است با افکار عمومی احترام بگذارد.

اشتباه دیگر طرفداران این نظریه این است که طبقه حاکمه

امریکا و کشورهای آزاد دیگر را یکپارچه می‌بندارند و به اختلاف منافی که در میان آنها وجود دارد توجه نمی‌کنند.

در میان این طبقه حاکمه شرکتهای چند ملیتی را میتوان یافت مانند «هفت عجزوزه» نفتی که تولید کننده و فروشنده نفت و مواد خام یا اتموبیل و افزار الکترونیک و تکنیک اتمی و غیره در سراسر جهان‌اند. اما در مقابل قشر وسیعی نیز از صاحبان صنایع و واحدهای تولیدی ملی وجود دارد که برخلاف دسته اول مصرف کننده نفت و مواد خام و غیره می‌باشند. منافع این دو دسته اصولاً مابین یکدیگر است و در بعضی مواقع رودرروی یکدیگر قسرار میگیرند. بهر حال شرکتهای چند ملیتی نمیتوانند همواره نظرهای خود را بر هیئت حاکمه تحمیل کنند. ملت‌هایی که برای استقلال و آزادی خود پیکار می‌کنند نباید این واقعیت را نیز از نظر دور دارند. یک اشتباه دیگر طرفداران نظریه مزبور این است که گمان میکنند ائتلاف یا پیوندهای دولتهای بزرگ با هم همیشگی و پایدار است در صورتیکه تاریخ سیاسی دو قرن اخیر نشان داده است که چنین نیست و هر کدام از این دولتها بر حسب شرایط روز و تحولات سیاسی در کشورهای دیگر در سیاست خود تجدید نظر می‌کنند. بهمین مناسبت پایداری یک ملت بطور نسبتاً دراز مدت در برابر استعمار تاثیر بسیار مهمی در پیروزی جنبش ملی و آزادیخواهانه آن دارد.

روحانیت در برابر زور و زر

باری، از این تذکر مقدماتی که بیش از اندازه بدرازا کشید بگذریم و وارد اصل بررسی خودمان بشویم. ویژگی اساسی جنبش کنونی ملت ایران بسیک و تردید، نقش بسیار مهمی است که روحانیت و آرمائها و گرایشهای مذهبی در آن بر عهده دارد بطوریکه میتوان گفت انحصار رهبری جنبش در اختیار جامعه روحانیت است و دستهای دیگر با گرایشهای گوناگونی از راست افراطی تا چپ افراطی چنان در برابر آن گسرایش اصلی ناچیز و کم ارزشند که بلا اراده بدنبال آن میروند و از آن پیروی میکنند. این پدیده که در ده ماه اخیر بطور انکار ناپذیری آشکار و مسلم گردید در تاریخ اخیر ایران بی سابقه و برای همه ناظران حتی خود جامعه روحانیت غیر منتظره بود. زیرا تا پیش از آغاز تحولات اخیر چنین بنظر میرسید که در جامعه ما دو نیروی بزرگ وجود دارد که دوش بدوش هم و در بعضی مواقع با درگیریهای زودگذر پیش میروند. این دو نیرو عبارت بود از اقتصاد و سیاست، سرمایه و قدرت، زور و زور و مظاهر آنها یعنی تکنوکراسی و بوروکراسی. چنین بنظر میرسید که تمام مواضع حکومتی و اجتماعی در اختیار این دو نیروست و طبقات اصلی جامعه یعنی کارگران، کشاورزان، کارمندان، بورژوازی و حتی طبقات متوسط کم و بیش در اختیار این دو نیرو یا عمال پیرو آنها هستند. روشنفکران و دانشگاهیان وضع استثنائی داشتند و همیشه کم و بیش ساز مخالف می‌نواختند ولی نه حکومت و نه مردم نقش تعیین کننده و منقلب سازنده‌ای برای آنان قائل نبودند. بهمین مناسبت دولت آنها را تقریباً بحال خود گذاشته ولی به شیوه‌های گوناگون سعی میکرد انتقاد کنندگان را خاموش و بسوی خود جلب کند. لیکن ناگهان در عرض چند هفته بر همه کس آشکار شد که در بطن جامعه ما نیروئی بسیار گسترده‌تر، ژرفتر، پر تحرکتر و قدرتمندتر از آن هر دو وجود دارد که میتواند، علی رغم تمام تلاشهای دو نیروی دیگر، اکثریت مطلق ملت را بدنبال خود بحرکت در آورد و تمام

کوششهای آن دو نیروی دیگر را با نومییدی و ناکامی روبرو سازد و تحت الشعاع حرکت نیرومند خویش قرار دهد. این پدیده برآستی در تاریخ دو قرن اخیر ایران بی سابقه بوده است یا اگر بخواهیم موشکافی بیشتری کنیم تنها می‌توانیم جنبش تحریم تنباکو را با آن قابل قیاس بدانیم. چسرا چنین شد جامعه روحانیت از کجا این نیروی شگرف را بدست آورد؟ برای بررسی و تحلیل این پدیده باید نخست نگاهی به جامعه شناسی مذهب و نقش آن در تاریخ زندگی ملت ایران بطور کلی بیافکنیم و سپس تاریخ اخیر ایران را از این نظر بطور اخص مورد مطالعه قرار دهیم و سرانجام وضع یک یک طبقات اجتماعی کشور را از نظر پیوند آنها با مذهب و روحانیت بررسی کنیم.

جامعه شناسی مذهب.

مارکسیستهای جزمی مذهب را بمثابه «افیونی برای مردم»، تخدیر کننده توده‌ها و مانع و رادع جنبش انقلابی آنها، «مدافع و مزدور طبقه حاکم» و جیره خوار زورور معرفی میکنند و بعنوان مثال رفتار کشیش‌ها را در قرون وسطی یا زمان انقلاب فرانسه و غیره ذکر میکنند. بعقیده آنها مذهب زائده‌ای از جامعه طبقاتی است و برای دفاع از طبقات ستمگر و تخدیر توده‌های ستمکش پدید آمده است و با از میان رفتن جامعه طبقاتی و استثمار انسان از انسان، مذهب نیز بقول آنها «بزباله» دان تاریخ» سیرده خواهد شد. اما تاریخ از یکسو و پژوهش‌های گسترده جامعه‌شناسان از سوی دیگر بطلان این عقیده را ثابت کرده است. از یکسو در تمام طول تاریخ، دست کم تا زمان انقلاب دموکراتیک، تمام انقلابها زیر لوای دین و آئین و تحت رهبری نیروی مذهبی انجام گرفته است. ادیان و مذاهب بزرگ را در نظر آورید. موسی که بود و چه کرد؟ آیا جز پیشوائی برای رهائی بنی اسرائیل یعنی ستمکش ترین و محرومترین طبقات امپراطوری مصر و رهبر قیام پیروزمندانه آنها علیه ستمگری و استثمار فراعنه بود؟ آیا مسیحیت جز وسیله‌ای برای پایدان دادن به زندگی مشقت بار غلامان روم قدیم و سایر امپراطوریهای آنروزگار بود و آیا نیروئی جز مسیحیت میتواند مدت چهار قرن توده استثمار زده و محروم از همه چیز غلامان را در برابر انواع شکنجه‌ها و خونخواری‌های اشراف رم بمقاومت و پایداری وادار سازد، تا سرانجام دشمن بیرحم دیرین را بسزانو در آورد و بسرکوع و سجود در برابر خویش وادارد؟ آیا انقلابی بزرگتر، عمیق‌تر، نمربخش‌تر و پیروزمندتر از انقلابی که نهضت اسلام در جامعه عقب افتاده جاهلیت عرب پدید آورد در تاریخ سراغ دارد؟ حتی هنگامیکه شهرهای آزاد اروپا خواستند در برابر استبدادشاهان و شاهزادگان قرون وسطی قیام کنند باز نهضت مذهبی لوتر و کالون راهنمای آنها بود. من در اینجا بیش از این در این مقوله سخن نمیگویم چون در کتاب «تجدید نظر طلبی از مارکس تا مائو» بتفصیل در این باره بحث و آنرا ثابت کرده‌ام.

از سوی دیگر پژوهش‌های گسترده جامعه شناسان نشان داده است که پیدایش مذهب مربوط بجامعه طبقاتی نیست و هزاران سال پیش از آنکه اختلاف طبقاتی و حتی اختلاف ثروت و مالکیت در جامعه پدید آید مذهب در جامعه وجود داشته بلکه راهنما و اداره کننده و گرداننده چرخهای جامعه بود است. بطور مسلم میتوان گفت که هیچ جامعه‌ای بدون مذهب وجود نداشته و نمیتوانسته است زیست کند، اما تاریخ همچنین بما میاموزد که مذهب تا هنگامیکه در اختیار توده‌ها

و مدافع و منافع آنهاست انقلابی و مترقی است اما همینکه اشخاص ناصالح آنرا وسیله حکومت و استیلا بر توده ها قرار میدهند از راه حق منحرف میشود و ماهیت ارتجاعی بخود میگیرد و متأسفانه سرنوشت غالب مذاهب چنین بوده است.

انقلابهای ملی ، ضد استعماری و دموکراتیک در مشرق زمین در آغاز مذهبی است و فقط هنگامی رنگ ایدئولوژیستیک خود میگیرد که نفوذ اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی مغرب زمین آنرا تغییر جهت میدهد و تحت لوای یک ایدئولوژی سیاسی یا فلسفی مانند لیبرالیسم ، سوسیالیسم یا کمونیسم قرار میدهد که خود آنها نیز از نظر جامعه‌شناسی یک نوع شبه مذهب‌اند.

نگاهی بتاریخ انقلابهای ملی و اجتماعی در ایران

از ایران پدیده‌اش از اسلام صحبت نمیکنیم زیرا فراوان در باره نهضت‌های مذهبی آن زمان سخن رانده‌اند . پس از غلبه اسلام بر کشور ما و در زمان خلفای غاصب اموی و عباسی جنبش استقلال طلبانه ملی ایران ، غالباً با گرایشهای مذهبی همراه بوده است ، از جنبشهایی که بسوی مذهب زرتشت گرایش داشته مانند نهضت المقنع و بابک خرم دین و غیرمصحفی‌نمیگوئیم . علویان در طبرستان و آل بویه بر نیمی از ایران بسدد مذهب تشیع حکومت یافتند میرسیم به نهضت اسمعیلیه یا قرامطه که مدت دو قرن خلفای عباسی و امرای وابسته به آنان از ترس آن خواب و آرام نداشتند . این نهضت بر خلاف نام ملاحظه که دشمنان بر روی آنها نهاده بودند بسیار مذهب و مومن و پیرو تشیع هفت امامی بودند . ایلخانان مغول تا هنگامیکه با مسلمانان ایوبی می‌جنگیدند و با شهریاران صلیبی اروپا نزد دوستی و اتحاد می‌باختند نتوانستند تخت سلطنت خود را از تزلزل و بی ثباتی در امان نگاه دارند و فقط هنگامیکه غاران خان دین اسلام را پذیرفت فرمان داد کلمه شهادت را بجای نام والقباب خاقان روی سکهها نقش کنند و عمامه را بجای کلاه تاتاری بر سر خود و فرماندهان و امرایش گذاشت توانست از این ثبات برخوردار شود و اصلاحاتی بدست رشیدالدین فضل‌اله وزیر باتدبیر خود انجام دهد . ترکان عثمانی بنام مذهب اسلام و جهاد علیه کفار پایه امپراطوری عظیم خود را بنیان نهادند . سپس نوبت به نهضت‌های حروفیه و غیره رسید که همه فرقی از دین اسلام بودند . و سرانجام جنبش صفویه و اعیان شاهنشاهی و وحدت ایران پیش میاید که بنیاد آن یک تنوگراسی متصوف براساس مذهب شیعه اثنی عشری بوده است . چنانکه ملاحظه میکنید تا هنگام انقلاب مشروطیت مهمترین تحولات کشور ما همراه جنبش‌های مذهبی بود است .

تحلیلی از انقلاب مشروطیت

انقلاب مشروطیت نخستین جنبشی است که از این ست دیرین علوم میکند و از این رو تأثیر آن در سرنوشت کشور ما بسیار مهم است . بنابراین این ناگزیریم این جنبش را قدری عمیق‌تر ، گرچه با نهایت اختصار ، تحلیل کنیم .

جنبش مشروطیت انقلابی است ملی و ضد استعماری بمعنایی که مادر مقاله گذشته توضیح دادیم یعنی یک انقلاب سیاسی که زاده تحول اقتصادی و اجتماعی درونی جامعه باشد (باز هم طبق تعریف و توضیح مقاله گذشته) نیست . دلیل آن هم روشن است چون در آن هنگام کشور ما هنوز کوچکترین گامی هم در جهت خیز اقتصادی برنداشته بود تا چه رسد باینکه عوامل عینی چنین انقلابی (یعنی شرایطی که پس از گذشت هفتادسال

اکنون پدید آمده است) حاصل شده باشد انقلاب مشروطیت یک انقلاب ملی و ضد استعماری در شرایط عقب افتادگی و رکود کامل اقتصادی و اجتماعی بود . عامل عینی اصلی آن ضربه هائی بود که ملت ایران در طی قرن نوزدهم از استعمار و امپریالیسم خورده بود و احساس اینکه امپریالیستهای روس و انگلیس نقشه تجزیه ایران و محو کامل استقلال او را در سر می‌پروراند . اندیشه و تجسم عظمت گذشته و مشاهده ضعف و زبونی بی حد و حصر آن هنگام ، سالها بود دل تمام عناصر ملی ، آزادخواه و استقلال طلب را بدرد میآورد و خون از دیدگانشان روان میساخت . اما این آرزوی ایستادگی در برابر استعمار و بازگشت بعظمت باستانی عموماً همراه با یک نوع مسحور شدن در برابر تمدن فرهنگی و پیشرفتهای علمی ، صنعتی ، اقتصادی و اجتماعی آن بود که در بسیاری موارد بتقلید و پیروی از هرچه فرهنگی است منتهی میشد . شکی نیست که علت ضعف و زبونی ایران و شکست های پیاپی آن در برابر امپریالیستهای روس و انگلیس عقب ماندگی صنعتی و اقتصادی و اجتماعی آن بود و برای حفظ استقلال و شخصیت ملی ما گزیری نبود جز صنعتی کردن کشور و پیمودن خیز یا جهش اقتصادی و اجتماعی . اما نا آگاهی عناصر ملی و استقلال طلب آن روزگار موجب شده بود که در اندیشه بسیاری از آنها این امر دانسته یا ندانسته مترادف با بریدن و گستن تمام پیوندها با زندگی سنتی آرزوگار تلقی شود و این موضوع بیشتر در مورد فرنگ رفتگان صادق بود

بر اثر این عوامل عینی و ذهنی اصلی و عوامل فرعی دیگر انقلاب مشروطیت دارای ویژگیهای خاصی است که مهمترین آنها چنین است :

۱ - انقلاب مشروطیت دست کم در آغاز فقط شامل عناصر نخبه و شخصیت دار اجتماع مانند روشنفکران ، روحانیان ، قسمتی از اشراف و درباریان ، بازرگانان و امثال آنها میشد و بدیگر سخن آنچه در کشور ما با کلمه «عوام» در برابر «عوام» شناخته میشود . توده مردم دست کم در آغاز هیچگونه دخالتی در آن نداشتند و حتی بعدها هم که جنبش مشروطیت گسترده شد باز هم بخش بزرگی از عوام الناس بویژه روستاییان از آن برکنار ماندند .

۲ - انقلاب مشروطیت محدود بشهرها بود و هیچگاه بروستاها کشیده نشد . توده عظیم کشاورزان که تولید کنندگان اصلی لوازم زندگی کشور را تشکیل میداد در چنان شرایط مادی و معنوی میزیست که امکان شرکت آن در انقلاب اصلاً مطرح نبود . حتی بسیاری از شهرهای کوچک نیز دست کم در آغاز جنبش از آن برکنار بودند . این پدیده که انقلاب هیچگونه پایگاه روستائی نداشت در سرنوشت انقلاب و مشروطیت نقش مهمی بازی کرده است .

۳ - ویژگی مهمتر انقلاب مشروطیت بی شعوری ، نا آگاهی و ضعف (بعنای عمقی آن و نه فقدان قدری وزورگوئی احمقانه) هیئت حاکمه و در مقابل فهم ، آگاهی و مهارت نسبی رهبران انقلاب است . در حالیکه هیئت حاکمه از امیر بهادرها ، علاءالدوله ها ، آقا بالاخان ها که جز چوب و فلک و دست بردن و شکم دریدن چیز دیگری از سیاست نمیدانستند تشکیل میشد ، رهبران جنبش بتصدیق دوست و دشمن آگاه ترین ، روشنفکرترین و کارآزمودهترین عناصر کشور بودند . در رهبری جنبش و انقلاب دو عنصر نوش بدوش هم و با همکاری و اتحاد دخالت داشته‌اند : یکی مذهبی و دیگری لائیک (بعنی غیر روحانی نه غیر مذهبی ، چون بسیاری از این دسته مومنان واقعی

تحلیلی علمی از وضع کنونی (بقیه)

و حتی متشرع بوده‌اند. این کلمه فرانسه را که با لاتی Laity انگلیسی، لایه LAIE آلمانی و لایکو LAICO ایتالیایی یک معنای چون معادل دقیقی در فارسی برای آن نیافتیم ناگزیر عینا استعمال میکنیم). در میان رهبران انقلاب روحانیان برجسته در صف مقدم مبارزه قرار دارند و جنبش از پشتیبانی تقریباً تمام علمای اعلام و مراجع تقلید برخوردار است. قشر مهم و متنفذ طلاب و روحانیان کوچک مبلغان عمده جنبش را تشکیل میدهند. در مقابل مغز متفکر جنبش و سخنگویان آن در خارج از کشور عناصر لائیک مانند ملکم خانها، طالبها، آقاخان کرمانیها و نظائر آنها هستند. این هر دو دسته آگاهترین، روشنفکرترین، پاکدامنترین عناصر کشور و در عین حال مورد اعتماد و اعتقاد مردم و غالباً پناهگاه و ملجاء مظلومان و ستمدیدگان بوده‌اند. این خصوصیات در هر دو دسته یعنی هم روحانیان و هم لائیکها یکسان وجود دارد و هر دو دسته بیکیان رهبری نهضت را در دست دارند ولی در عین حال هر کدام میکوشند رهبری نهضت را در انحصار خویش در آورند. این پدیده است که در تاریخ ایران تا هنگام جنبش مشروطیت بی سابقه و در سرنوشت کشورها تاثیر فراوان داشته است.

در آغاز این جنبش ملی و ضد استعماری رهبری آن تقریباً بطور انحصاری در دست روحانیانی مانند سید جمال‌الدین است. آبادی و آیت‌الله‌شیرازی و امثال آنها بوده است که حد اعلاي اعتدای این مرحله ماجرای تحریم تنباکو و فتوای آیت‌الله شیرازی است. عناصر لائیک از این ماجرا درس گرفتند و دانستند که جنبش فقط تحت لوای مذهب میتواند پیش رود و پیروز گردد. از این رو پیشوایان روحانی را با سلام و صلوات جلو انداختند و سربلای نهضت ساختند و لی در عین حال در پهلوی هریک از مراجع تقلید یکی دو نفر از دست پروردگان مورد اعتماد خود را گماشتند تا خط مشی جنبش و استراتژی و تاکتیک آنرا که مراکز پنهانی لائیک تعیین میکردند بدون اینکه آن مراجع متوجه شوند به آنها تلقین و از زبان آنها بیان کنند. نقش این مراکز یعنی انجمن‌های سری تهران اعم از فراماسون، لیبرال و سوسیال دموکرات یا مرکز غیبی تبریز، در پیشرفت نهضت مشروطیت بسیار حاسم و موثر بوده است. قدرت آگاهی، یکپارچگی و واقع بینی این مراکز با توجه بشرایط آنروز اعجاب انگیز است. گردانندگان این مراکز هیچگونه حس جاه طلبی، مقام پرستی، سودجویی و خود نمائی از خویش نشان نمیدادند و از هیچگونه جانفشانی، فداکاری و از خودگذشتگی برای پیشرفت نهضت خود داری نمیکردند. با واقع بینی شگفت انگیزی از تمام عناصر ممکن اعم از مذهبی، درباری، روسای عشایر، فتووالها و حتی لوطیان و گردنکشان محلات استفاده میکردند مخصوصاً از شرایط بین‌المللی آنروز و رقابت میان امپریالیستهای روس و انگلیس و بده و بستانهای سیاسی آنها اطلاع کافی داشتند و میکوشیدند از آن بود جنبش بهره‌گیری کنند ولی هیچگاه آلت دست آنها نشوند.

اما این نیروی لائیک از تمام این عناصر و بویژه از روحانیان فقط میخواست بعنوان وسیله‌ای برای پیشرفت جنبش استفاده کند و بهیچ روی صلاح نمیدانست که رهبری جنبش را بدست روحانیان سپارد و از این رو رفتار و گفتار رهبران مذهبی را بدقت تحت نظارت داشت و بوسائل گوناگون میکوشید تا آنرا در جهت استراتژی و تاکتیکهای خود هدایت کند. این روش بهمان نسبت که استبداد عقب می‌نست و انقلاب پیش

میرفت شدیدتر و آشکارتر میشد. در نتیجه در صفوف روحانیان مشروطه طلب شکاف افتاد و قشری از آنها که میخواستند رهبری نهضت را در انحصار خویش گیرند یا حاضر نبودند از رهنمودهای لائیکها پیروی کنند از جنبش جدا شده و به هیئت حاکمه پیوستند. جناح دیگر روحانیان که بدین سان ضعیف شده بود بیشتر تحت نفوذ لائیکها در آمد و بتدریج مجبور گردید دنبال روی آنها شود. بدین سان جنبش مشروطیت رنگ مذهبی خود را از دست داد و انحطاط جنبش و انقلاب نیز از همین جا آغاز شد چون انقلابیان لائیک، با ایدئولوژیهای گوناگون غربی، بعزت فقدان پایگاه توده‌ای، قدرت اداره حکومت را نداشته و در نتیجه جای خالی روحانیان را فتووالها و اشراف گرفتند، نهضت مشروطیت روزبروز بیشتر رنگ لائیک و غیر مذهبی بخود گرفت و بهمین علت دولت مشروطه هیچگاه نتوانست توده مردم را پشت سر خود داشته باشد. این وضع ادامه یافت تا دوران ملی شدن صنعت نفت.

تحلیلی از جنبش ملی کردن صنعت نفت

پس از انقلاب مشروطیت، جنبش ملی کردن صنعت نفت نخستین جنبش انقلابی ضد استعماری کشور ما در سطح ملی است که به حقیقت آنرا دومین مرحله انقلاب ملی ضد استعماری ایران و مکمل انقلاب مشروطیت باید دانست جنبشهای کوچک دیگری که در این فاصله روی داده مانند قیام عشایر فارس علیه انگلیسها، نهضت جنگل، قیام خیابانی، قیام کلنل محمد تقی خان و غیره همه قیامهای ناحیه‌ای بوده‌اند و هیچکدام گسترش در سطح ملی نداشته‌اند. بنابر این تحلیل جنبش ملی کردن صنعت نفت از نظر بررسی ما اهمیت اساسی دارد و از این رو با نهایت اختصار بتحلیل آن می‌پردازیم.

در این جنبش ترکیب نیروهای سیاسی و اجتماعی بطور کلی مانند زمان انقلاب مشروطیت است با این تفاوت که عوامل عینی داخلی و خارجی بسیار تغییر کرده است. از نظر داخلی تغییرات اقتصادی و اجتماعی فراوانی روی داده است، خیز و جهش اقتصادی آغاز گردیده، صنایع نو بنیادی پدید آمده، فتووالیسم از صورت سنتی پیش از مشروطیت عدول کرده و با سرمایه‌داری نوزاد ایم آمیخته و یک طبقه «فتووال-بورژوا» را بوجود آورده است که هسته اصلی طبقه حاکمه است حکومت متمرکز و قوتوالی تر بیست ساله ضربه شدیدی بر قدرت عشایر در روستاها و اهمیت اصناف و بازاریان در شهرها وارد ساخت است. ضمناً قشر قابل ملاحظه و بانفوذ دیگری از روشنفکران یعنی دانشگاهیان، فرهنگیان، نویسندگان، شعرا و هنرمندان، مهندسان، تکنیسینها و صاحبان مشاغل آزاد بوجود آمده که حامل انتقال ایدئولوژیهای گوناگون غربی بشکور ما است. روحانیت با آنکه در این فاصله سی ساله ضربات و لطمات شدیدی از جانب حکومت، میلیتاریسم و روشنفکران ناقل ایدئولوژیهای غربی بر آن وارد آمده است معیذا هنوز پایگاه توده‌ای وسیعی در میان مردم دارد. باوجود این نیروی لائیک قسمتی از این پایگاه مخصوصاً کارگران را از دست او گرفته است.

از نظر خارجی دو تغییر مهم روی داده است. از یکسو تغییر رژیم روسیه که موجب تغییر سیاست نفوذ امپریالیستی او و افزودن شیوه نفوذ ایدئولوژیک بر شیوه‌های اقتصادی میلیتاریستی سابق گردیده است و از سوی دیگر وارد شدن خطرناک امپریالیسم امریکا در عرصه سیاست ایران که نفوذ دیرین سیاسی امپریالیسم انگلیس را به خطر

افکنده و تعیین تاکتیک سیاسی آنرا در ایران دشوار ساخته است. چگونه امپریالیسم انگلستان میتواند و باید منافع خود را در برابر این رقیب جدید حفظ کند؟ تا چه حد میتواند از نیروی رقیب قدیم خود برای جلوگیری یادست کم ترساندن این رقیب جدید استفاده کند؟...

ویژگیهای اصلی جنبش ملی و ضد استعماری و تغییرات آن نسبت بدوران انقلاب مشروطیت چنین است:

۱ - برخلاف دوران انقلاب مشروطیت یادست کم اوائل پیدایش آن، جنبش ملی کردن صنعت نفت از همان آغاز دارای پایگاه گسترده‌ای در میان توده مردم شهر نشین بخصوص روشنفکران است. این امر باعث میشود که علاوه بر خواست‌ها و هدفهای ضد استعماری جنبش گرایش‌هایی بسوی انقلاب دموکراتیک و اجتماعی در آن پدید آمد که موجب پیچیدگی رهبری جنبش و تعیین خط مشی و استراتژی و تاکتیک آن و در نتیجه انحرافات گردید.

۲ - مانند زمان انقلاب مشروطیت جنبش هنوز محدود به شهرهاست و بروستاها کشیده نشده است. اما توده عظیم کشاورزان با آنکه هنوز تولید کنندگان اصلی لوازم معیشت کشور را تشکیل میدهند لیکن از اهمیت کمی و کیفی آنها در زندگی کشور کاسته شده است. از نظر کمی عده کثیری از آنها شهرها کوچ کرده و همچنان عده دیگری از آنها در حال مهاجرت هستند. این عده که «پیش‌پرولتاریا» یا «لومین پرولتاریا» شهرها میشوند، چنانکه در مقاله پیش دیدیم، نقش مهمی در عصیانها، شورشها و انقلابها انجام میدهند. از نظر کیفی پیدایش کارخانه‌ها و تولید صنعتی تا حدودی از اهمیت تولیدی کشاورزان کاسته است و توده کارگران صنعتی را پدید آورده است که از نظر اهمیت اقتصادی همسوزن کشاورزان است و این توده اخیر مستقیماً در جنبش شرکت دارند. از این گذشته تمرکز سیاسی کشور و توسعه وسائل ارتباطات و حمل و نقل نه تنها تمام شهرها را از کوچک و بزرگ بهم پیوسته و هماهنگ ساخته است بلکه تا حدودی شهرها و روستاها را نیز بهم پیوند داده است.

۳ - مهمترین تغییری که نسبت به دوران مشروطیت مشاهده میشود تحولی است که در ماهیت هیئت حاکمه پدید آمده است. بجای هیئت حاکمه گول و گنگ و بی شعور و بی خبر از سیاست زمان انقلاب مشروطیت، اکنون هیئت حاکمه‌ای متشکل، نسبتاً آگاه، و بسیار مودبی بوجود آمده است که بخوبی میداند از وسائل مادی و معنوی که در اختیار دارد و همچنین در شرایط سیاست بین‌المللی چگونه بسود خویش استفاده کند.

۴ - در مقابل رهبری جنبش نسبت بدوران انقلاب، از لحاظ آگاهی و سازمان دهی، نه تنها پیشرفتی نکرده بلکه عقب‌تر رفته است. چنانکه گفتیم جنبش در این مرحله نیز از دینوری روحانی ولایتیک تشکیل میشود. نیروی لائیک آنقدر قدرت و گسترش یافته است که میتواند موجودیت مشخص خود را از روحانیت نشان دهد. باوجود این بخوبی میداند که بدون ائتلاف با روحانیت نمیتواند کاری از پیش‌برد و باین تکیه گاه نیاز مبرم دارد. بطور کلی آگاهی، یکپارچگی و واقع‌بینی نیروی لائیک در این مرحله بسیار کمتر از دوران مشروطیت است. یک قسمت عمده‌ی این نیروها بر اثر خیانت رهبران حزب توده بکلی از جنبش مجزا شده و آلت دست دشمنان آن میشود. در میان دسته‌های دیگر تشتت خیلی زیادتر است و درک و تجلیل شرایط سیاسی و اجتماعی کمتر. در مقابل جامعه روحانیت بطور محسوس بیدارتر و پرتوقع‌تر از زمان مشروطیت است. در نتیجه نیروی لائیک خیلی پیش از موقع تصمیم میگیرد روی پای خود بایستد و با پره‌ای خود پرواز کند. جامعه روحانیت، در مقابل،

پشتیبانی خود را از نهضت سلب میکند و حتی بعضی عناصر آن بصف هیئت حاکمه میپیوندند که طبعاً در این موقعیت حداعلاهی بهره‌برداری را میکند و در صفوف نهضت تفرقه میافکند. این جریان درهنگامی روی میدهد که شرایط بین‌المللی کاملاً بزبان نهضت تغییر کرده است یعنی امپریالیسم انگلیس که از آغاز نهضت بیطرفی و عدم دخالت امپریالیسم شوروی را بسود خویش تامین کرده بود بارقیب نیرومند خود امریکا بوسیله دادن امتیازهای مهمی، کنار میاید و متناقضانه درهم شکستن جنبش را طرح و بدست هیئت حاکمه اجرا میکنند. بدین‌سان دومین مرحله انقلاب ملی و ضد استعماری ملت ایران بشکست می‌انجامد.

ویژگیهای جنبش در مرحله کنونی

چنانکه در مقاله پیش دیدیم، در مرحله کنونی شرایط اقتصادی و اجتماعی کشور بکلی دگرگون شده و برای یک انقلاب ملی و دموکراتیک آماده شده است. جنبش نه تنها مانند دو مرحله پیش ملی، ضد استعماری و استقلال طلبانه است، بلکه کاملاً خصلت دموکراتیک دارد و خواهان تحول اساسی در ساخت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور از نظر ایجاد عدالت و تعادل و هماهنگی اجتماعی است. ویژگیهای جنبش در این مرحله چنین است:

۱ - برای نخستین بار در تاریخ کشور ما تقریباً تمام توده‌های ملت، تمام طبقات و قشرهای اجتماعی بیدان مبارزه کشیده شده‌اند و بسیاری از آنها بطور فعال در جنبش شرکت دارند. برای نخستین بار جنبش بروستاها کشیده شده است و توده‌های گسترده کشاورزان کم‌کم وارد صحنه فعالیت اجتماعی میشوند، توده‌ای که در یک جامعه دموکراتیک و پارلمانی نقش بسیار مهمی برعهده دارد.

۲ - ویژگی بسیار مهم دیگر این مرحله تحولی است که در تجهیز و شکل هیئت حاکمه پدید آمده است. هیچگاه در کشور ما هیئت حاکمه بدین‌سان مجهز، سازمان یافته و از شرایط داخلی و خارجی آگاه و آماده برای بهره‌برداری از آن نبوده است. از نظر جهانی منافع خود را باتمام دولت‌های بزرگ جهان، از شرق و غرب، از نظر اقتصادی و سیاسی چنان پیوند داده است که همه آنها جبراً باین لحاظات از آن‌اند. از نظر داخلی چنانکه خواهیم دید کوشیده است میان طبقات مردم تفرقه بیافکند، قشرهای وسیعی از آنها را افکند و آلوده سازد و قشرهای دیگری را مرغوب کند. هیئت حاکمه موفق شده است بخش قابل ملاحظه‌ای از روشنفکران را بخدمت خود در آورد، علاوه بر میلیتاریسم بسیار مجهزی متکی است. بدین‌سان هیئت حاکمه مرکب است از بورژوازی بزرگ که انگل دولت و سرمایه‌های چند ملیتی بیگانه است، میلیتاریسم که بر سلاحها، تکنولوژی نظامی و مرییان امپریالیستی متکی است، باضافه تکنوکرات‌ها و بوروکرات‌های عمده.

۳ - در مقابل در رهبری جنبش نیز تغییر فوق‌العاده‌ای روی داده است. بدین‌سان که برای نخستین بار از آغاز جنبش مشروطیت تا کنون، جناح لائیک جنبش در درون جناح روحانی آن مستحیل گردیده است و چنانکه در پیش گفتیم ویژگی اساسی جنبش کنونی نقش بسیار مهمی است که روحانیت و آرمات‌ها و گرایشهای مذهبی در آن برعهده دارد بطوریکه میتوان گفت انحصار رهبری جنبش در اختیار جامعه روحانیت است و دسته‌های دیگر با گرایشهای گوناگون از راست افراطی تا چپ افراطی چنان در برابر این گرایش اصلی ناچیز و کم ارزشند که بلااداره بدنبال آن میروند و از آن بی‌روی میکنند. این گرایش بقدری قوی و آشکار است که حتی هیئت حاکمه نیز در برابر آن سرفرود آورده و تظاهر بدین‌داری میکنند. برای

اینکه علت این پدیده رادرك كنيم لازم است. وضع طبقات مختلف مردم را مورد بررسی قرار دهیم .

تحلیل موقعیت طبقات مردم و گرایش ایدئولوژیک آنها

در میان توده مردم هفت طبقه یا قشر میتوان تشخیص داد بقسار زیر :

الف - پرولتاریا یعنی کارگران صنعتی نهاد یافته و دارای وضع مستقر در بخش دولتی یا خصوصی . این طبقه بر اثر شرایط خاصی که هیئت حاکمه برای آن در سالهای اخیر بوجود آورده است ، بطور کلی روحیه انقلابی ندارد و طرفدار هیچگونه تغییر بنیادی در ساخت اجتماع نیست. در چهار چوب نظام موجود خواهان بهتر شدن وضع مادی خود یعنی افزایش مزد و مزایا و کم شدن ساعات کار و تضعیف انضباط در کارگاهها است. با گسترش دموکراسی و کم شدن اختناق و افزایش رفاه اجتماعی موافق است. اما حاضر برای فداکاری زیادی برای آن نیست . بهمین مناسبت با آنکه عناصر مذهبی در میان آن کم نیست نمیتوان این طبقه را پشتیبان جدی جنبش نمیتوان محسوب کرد .

ب - «پیش پرولتاریا» یعنی عناصر طبقات دیگر و بیش از همه کشاورزان از ده رانده شده یا کوچ کرده که از طریق فروش نیروی کار خود زیست میکنند ولی وضع پایداری ندارند و با زندگی شهری خو نگرفته اند . گرچه شاید وضعیتشان از نظر مادی بهتر از گذشته باشد با این حال عدم اطمینان نسبت به آینده و فشار زندگی شهرنشینی از سویی و نوسانهای زندگی روستائی سابق از سوی دیگر روحیه آنها را بشدت انقلابی و عصیان زده میسازد. این قشر وسیع حدود صد مذهبی اند و این خوی سنتی آنهاست .

ج - پیشهوران ، اصناف و طبقات متوسط ، بر اثر شرایط خیز اقتصادی ناراضی و خواهان يك تغییر بنیادی در ساخت جامعه اند. اما عصیان زدگی آنها بحد «پیش پرولتاریا» نیست. شرایط و محیط زندگی و خوی سنتی این قشر وسیع نیز ایجاب میکند که بیرو دین

و مذهب باشند .

د - کشاورزان ، تحلیل موقعیت این قشر وسیع در حال انتقال از تمام قشرهای دیگر دشوارتر و مستلزم پژوهش عمیقتری است. آنچه مسلم است اینکه مشارکت جدی این طبقه در جنبش هنوز گسترش زیادی نیافته است اما تا حدی که صورت گرفته دارای گرایش مذهبی قطعی است.

ه - روشنفکران و کارمندان - بدلالی که در مقاله پیش شرح دادیم این قشر وسیع شهری بسیار ناراضی و عصیان زده است و پس از «پیش پرولتاریا» بیش از همه قشرهای دیگر در جنبش فعالیت دارد. جالب این است که در تاریخ يك قرن اخیر این قشر است که همواره گرایش لائیک از خود نشان داده و جناح مقابل روحانیت در جنبش بوده است . اما از ویژگیهای شگفت انگیز جنبش کنونی آنست که این قشر اکنون بطور خاصی گرایش مذهبی از خود نشان میدهد . علت این پدیده عجیب بنظر ما این است که در طی ۳۵ سال اخیر تمام ایدئولوژیهای غیر مذهبی دیگر از لیبرالیسم و سوسیالیسم گرفته تا کمونیسم و آفاریسم هر کدام به نوبه خود آزمایش خود را داده و مردود شده اند . روشنفکران توده مردم از همه این انواع ایدئولوژی غربی سرخورده و بیزارند . از این رو بذهب و روحانیت پناه آورده اند چون روحانیت بیش از همه در برابر فساد و استبداد مقاومت و پایداری نشان داده است.

و - لومین پرولتاریا - آن دسته از این طبقه که از جانب هیئت حاکمه خریداری نشده است دنباله روی پیش پرولتاریا و طبقات متوسط و بنابراین پیرو روحانیت است .

ز - بورژوازی ملی و سرمایه داران کوچک، چنانکه در مقاله پیش گفتیم در حال از میان رفتن است . اما تا حدودی که هنوز وجود دارند یا از درون قشر روشنفکران بیرون آمده اند و با پیرو آنها باند از اینرو آنها نیز اکثر گرایش مذهبی دارند.

بدین سان تحلیل طبقاتی جامعه ما علت تسلط و نفوذ روحانیت رادرك جنبش آشکار میسازد .

■ در حاشیه کم کاریها و اعتصابات اخیر گمان نکنم سخنی مناسبتر از این جمله ای که من در کتاب «جامعه نو» نوشته ی «ای. آج. کار» نقل میکنم پیدا کنید: با آنکه حرف در باب وضع انگلستان و اعتصابات طبقه کارگر در سال های بعد از جنگ دوم است انکار در باب اوضاع امروز ایران نوشته شده است :

«کارگران بهترین درسهایی را که قرن نوزدهم بدانان آموخته است بخوبی فراموش کرده اند . آنها از علماء الهیات یاد گرفتند که کار امری است که بخاطر گناه آدم بر انسان تحمیل شده است آنها از اقتصاد دانان آموختند که کار چیز «مضر»ی است که تنها برای جلب خیر بیشتر و دفع شر بیشتر باید رنج آنرا بر خود هموار ساخت. آن آئین طنز آمیزی که می گوید فرد باید و شاید به سائقه نفع شخصی به حرکت درآید و نگاهداشت نفع شخصی را معادل با وظیفه فرد در برابر جامعه میدانند از کارفرما به کارگر به ارش رسیده است. اگر اکنون او (یعنی کارگر) را بخاطر رفتار خود خواهانه اش سرزنش کنیم در پاسخ میتواند بگوید که این همان رفتاری است که بدویاد داده اند . بیش از صد سال است که به کارگر این اعتقاد آموخته شده است که انسان تنها برای کسب پاداشهای مادی و احتراز از کیفرهای مادی کار میکند نه بمنظور آگاهانه دیگری که بستگی با رفاه جامعه ای دارد که اونیز عضو آنست. از این دیدگاه، اعتصابات، کند کاری ، کم کاری و سرکار حاضر نشدن... همان نازیبانه اقتصادی هستند که اینك کارگر علیه کارفرما بکار میبرد.» (۲)

داپورت

بقیه